

نگاهي به روابط فرهنگي وادي سند با کشورهاي همسايه

منبسط بوديم و يك گوهر همه	بي سروبي پابديم، آن سر همه
يك گهر بوديم همچون آفتاب	بيگره بوديم و صافي همچو آب
چون بصورت آمد آن نورسره	شد عدد چون سایه هاي كنگره
كنگره ويران كنيد از منجنیق	تا رود فرق از میان این فریق
ده چراغ، ارحاضر آري درمکان	هر يکي باشد بصورت غير آن
فرق نتوان کرد نور هر يکي	چون بنورش روي آري بیشکي
گر تو صد سيب و صد آبي بشمري	صد نماند يك شود چون بفشري
در معاني قسمت و اعداد نيست	در معاني تجزيه و افراد نيست
اتحاد يار با ياران خوشست	ياي معني گير، صورت سرکشست

(مولوي)

درويش صاحبديکه هفت قرن قبل در بلخ دنيا آمد، و در قونيه (تورکيه) بخاك سپرده شد، از استانبول تا مجاري گنگا بر افکار مليونها نفوس حکمراني مينمايد، اين مرد بزرگوار جلال الدين بلخي مشهور به رومي است، که در تشکيل فرهنگ اين سرزمين سهم بزرگي دارد، و بانوای آسماني خود ما را بوحدت خواند و گوید "پاي معني گير، صورت سرکش است"

پس اين معني و صورت چيست؟ کلمه معني در اینجا تمام منابع ثقافي و معنوي انساني را افاده ميکند، و صورت سرکش اميال درندگي و سبوعيت است، که همواره انسان را به کشتار و بدبختي و برادرکشي سوق کرده است.

دنياي معني عبارت از تهذيب و ثقافت و کلتور است، که از آلايش اغراض شوم و تصادم اميال حيواني پاکيزه است. در اینجا جمال و زيبايي پرورده ميشود، و از بين توده انساني، خيرگيها و شوخيهاي "صورت" يعني پيکارهاي سياسي را مي شويد، و انسان را به نوري رهبري ميکند، که روشني مشترك و مشعل مشاع انسانيت است.

صورت پروران همواره ميچنگند، خونها ميريزند، اسلحه تباہکار ميسازند، از بم ايتم به بم هاي دروژن

دست میزنند. ولی در دنیای پر آشوب و خطرناک، اشخاصی نیز هستند، که جراحات انسانیت را التیام دهند، عشق و جمال آفرینند، و روح مضطرب انسانیت را تسکین بخشند.

اجداد و گذشتگان ما درین دنیای هولناک همواره وظیفه خطیر تعمیر انسانیت را بدوش داشته اند، اگر کشورگشایان و فاتحان میجنگیدند، و جوانان دلیر در میدانهای نبرد سر میدادند، در بین ایشان صاحب‌دلانی نیز بودند، که به نشر علم و ادب و صلح و صفا و آرت و صنعت و مبادی دلاویز ثقافی همت میگماشتند. از قرن‌هاست دریای مهران بامتانت وقار آمودی روانست، آبهای آن از کوهساران هندوکش و کشمیر و قلب افغانستان آید، مدنیتهای قدیم چهار و پنج هزار ساله هرپه و موهن جودیرو برین آب بنا یافته که اجداد ما خلاق آن بوده اند، و در همان عصر، روابط فرهنگی پنج هزار ساله وادی سند با مردم همسایه غربی موجود بود، و مدنیت مشابهی داشتیم، چنانچه آثار ماقبل تاریخی وادی پشین و ژوب (کوئته) با آثاریکه اکنون در قندهار یافته اند و عین همین سلسله در جنوب ایران تا مجارای دجله و فرات موجود است، با آثار موهن جودیرو و هرپه مشابهی دارند و بر ما هویدا میگردانند، که در آن عصر قبل التاریخ هم روابط فکری و فرهنگی و کلتوری داشتیم.

مدتها گذشت و دین اسلام این نزدیکی و هم‌آهنگی فرهنگی و تاریخی ما را توثیق داد، و آنرا صبغه جدیدی بخشید که تاکنون استوار است. با کشورگشایان عرب و غزنه و غور، علماء و دانشمندان و هنروران عرب و عجم بدین سرزمین آمدند، و مبادی ثقافت مشترکی را گذاشتند، که اکنون مردم پاکستان را با افغان و ایران و تورک و عرب پیوستگی دهد، و برای یگانگی و نزدیکی و برادری، یگانه جبل‌المتینی است که گسیختنی نیست. در اواسط قرن اول اسلامی چون فتوحات عرب بقیادت محمد بن قاسم اموی آغاز شد، وادی مهران مرکز ثقافت اسلامی گردید، در ملتان چراغ فرهنگ روشن شد، اچهد و منصوره و بکر و دیبل (دول) مراکز مهم آن گشت، تا که بعد از مدتی پرچم فتوحات سلطان محمود غزنوی درین سرزمین از پشاور و اوهند تا دیبل افراخته شد، و کشورگشایان غوری همان مشعل را روشن داشتند، انوار آنرا تا مجاری آخرین گنگا رسانیدند. همدرین عصر است که روابط فرهنگی و مدنی و علمی و لسانی با کشورهای همسایه استوار تر گشته، که مظاهر کلتوری آن چنین است:

نشر آداب و کتب و علوم و اشعار عربی و فارسی و پشتو و خلط الفاظ و کلمات این السنه با زبانهای مقامی، مثلاً دودمان حکمرانان پشتو زبان لودی که مؤسس آن شیخ حمید لودی در ملتان است و قبل از ۴۰۰ هـ سلطنت داشتند، دو نفر حکمداران آن شیخ رضی و نصر لودی که اعقاب شیخ حمید اند از شعراری قدیم زبان پشتو اند، که اشعار شان درین زبان موجود است و همچنین بایزید پیر روشن در کتاب خیرالبیان بزبان پنجابی در حدود سنه ۱۰۰۰ هـ مطالبی را نوشت که دلیل واضح بستگی فرهنگی شما با مردم پشتو زبان است.

رفت و آمد علماء و شعراء و اهل اداره و هنروران که آثار ادبی و علمی و هنری همسایگان را باین

سرزمین نقل داده و هم مقابلتاً اثری ازین سرزمین گرفته اند، مثلاً علمایی مانند منهاج سراج جوزجانی مؤلف طبقات ناصری و محمد عوفی مؤلف لباب الالباب جوامع الحکایات وغیره و فخر مدبر نویسنده آداب الحرب، کتب خود را در اچهگ و ملتان و دهلی نوشتند، ولی همه از غزنه و غور و بخارا آمدند، و هم امام حسن صغانی که در لاهور متولد شده بود (۵۵۷ هـ) در غزنه درس خواند و هند را بنور علم روشن کرد، و بالعکس مسعود سعد سلمان و بوالفرج رونی شعرای زبردست لاهور آثار محیطی این سرزمین را در اشعار دلاویز فارسی بغزنه و ایران انتقال دادند.

مهم ترین اثریکه از مظاهر کلتوری درین عصر بنظر می آید اینست که برخی از صاحب‌دلان روشن روان باسپاهیان دلیر فاتحان اسلامی باین سرزمین آمدند. این مردم اخلاق و خیر و صفا را با خود آوردند، و مشعل یکتاپرستی و خدا شناسی را در بلاد این سرزمین افروختند، که اثر آن استوارتر و جاویدتر از تابش شمشیر جهانگیران بود، بلی:

دلت محمودیان باقی نماند	آن قدح بشکست و آن ساقی نماند
لیک باشد شیخ ما را جاودان	ملک عشق از این جهان تا آن جهان
رخنه در ملک دل آگاه نیست	ملک حق مغلوب سال و ماه نیست

یکی از سالاران کاروان عرفان و دانش شیخ صفی الدین حقانی از گارزون ایران به اچهگ آمد و در همین مرکز فرهنگ بسال (۳۹۸ هـ) از جهان رفت، این مرد بزرگوار شهر اچهگ را مجدداً آبادان ساخت. بعد ازان شاه یوسف گردیزی (۴۶۲-۵۴۷ هـ) از گردیز جنوبی کابل در ملتان چراغ خداشناسی برافروخت که دودمان گردیزیان تا کنون دران شهر قدیم موجود است. شیخ علی هجویری که لاهوریانش پدر گنج بخش خوانند و تألیفاتی متعدد از قبیل کشف المحجوب بفارسی دارد، شالوده خیر و صلاح و تقوی و عرفان را در لاهور نهاده و همدرین شهر بسال ۴۶۵ هـ درگذشت. حضرت معین الدین چشتی سجزی که در سیستان بدنیا آمده بود و در چشت هرات متاع خداشناسی اندوخته، همدرین سرزمین به نشر عرفان پرداخت و بسال ۶۳۲ هـ در اجمیر از جهان رفت. حضرت قطب بختیارکاکلی که از عرفاء و شاعران پشتو و فارسی است مطابق روایات موثق، اوشی (اوپھی) است که در اچهگ پرورش یافته بود، و یکی از شاگردان عرفانی وی فریدالدین گنج شکر (مدفون اجودهن یعنی پاک پتن منتگمیری) نیز از کابل بود. پدر قاضی حمید ناگوری با محمد غوری از بخارا آمد، و جد حضرت خواجه بهاء الدین زکریا ملتانی از خوارزم بدین سرزمین پا گذاشت که:

این سلسله طلای نایست	این خانه تمام آفتابست
----------------------	-----------------------

همین مردم نیکو کار نیک پندار نیکو گفتار بودند، که در راه شرحق و صداقت سالها کوشیدند، و روابط روحی و فرهنگی این سرزمین را با کشورهای همسایه شالوده گذاری کردند. اگر ما برای روشن کردن سخن، فرهنگهای قاره آسیا رابه یونت های خاصی تقسیم کنیم، یک یونت

بزرگ آن از استانبول و سواحل مدیترانه تا مجاری آخرین گنگابسط می یابد. این یونت کلتوری که در بین خود شعب خاصی دارد، مبدی آن بطور کلی شترکند، دها که و لاهور و کابل و تهران و تبریز و استانبول را از نظر کلی، فرقی نیست. نی نوازیهای لاهوتی مولانا جلال الدین به گوش کلیه مردم این سرزمین پنهاور آشناست و "قند پارسی" دانای شیراز را از مدتهاست که به بنگاله می برند:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می رود

چون شرح این داستان خیلی دراز است و باید برین روابط استوار دیرین کتابها نوشت و مقالات مفصلي پرداخت، بنابراین درینجا که وقت کافی برای شرح و بیان نیست، از سایر پهلوهاي این موضوع درگذشته، و فقط توجه خوانندگان گرامی خود را به قسمت پایین وادی مهران و نزدیکی های همین کراچی کنونی معطوف می دارم، و برخی از مظاهر مشترک کلتوری و استواری روابط فرهنگی همسایگان را در عصرهای نزدیک با این سرزمین شرح می دهم.

زبان فارسی یگانه واسطه العقد این پیوستگی های فرهنگی است، این زبان نیست که سلطان یلدرم بایزید عثمانی (متوفی ۷۵۵ هـ) در استانبول (یعنی اقصای غربی این یونت کلتوی) بدان شعر سرودی و گفتی:

هر دود که بالا شود از سینه چاکم ابری شود و گریه کند بر سر خاکم
اما وقتی که سلطان فیروز شاه خلجی بسال (۶۹۸ هـ) بنای راحت گاه مسافران را در صحرای گوالیار (کنار شرقی این یونت فرهنگی) می نهاد نیز بفارسی شعری گفته بود که:

این سنگ شکسته، زان نهادیم زدست باشد که شکسته ای درو آساید

باری بر تربت ها و بقایای قصور منخروبه شاهان و مشاهیر این دیار در تته و سکر و اچهگ و ملتان و لاهور بگذرید خواهید دید که هر قصر و هر تربت گاه، کلکسیون جامع اشعار و مراثی فارسی و هنر خوش نویسی و سنگ تراشی و کاشی سازی است، که اثر عمیق هنر آبادانی و زیبا نگاری و سنگتراشی و تمام خصایص فرهنگی مکاتب صنعت هرات و سمرقند و اصفهان و غیره دران نمایانست و کمترین اثری از فن ابنیه هند ویزم قدیم ندارد، حتی اگر بقایای ابنیه تاریخی تته و ملتان و غیره را ببیند گمان می کنید که در هرات یا سمرقند و اصفهان نشسته اید!

شاهان محلی این سرزمین تماماً ذوق فرهنگی مشترکی با کشورهای همسایه داشتند و اکثر آنها بفارسی شعر میسروندند، در حدود ۹۰۰ هـ که جام ننده نظام الدین حکمران سند بود، دربارش مجمع دانشمندان و خودوی مرد فاضل و ادب پروری بود، گویند عالم معروف ایرانی مولانا جلال الدین دوانی از شیراز عزم آمدن سند نمود، و میر شمس الدین و میر معین شاگردان خود را بحضور جام ننده فرستاد تا اجازت اقامت سند دهد.

جام دانش پرور رسولان خاص فرستاد تا حضرت دوانی را بسند آوردند، ولی چون رسولان شاهی

بدانجا رسیدند علامه موصوف از جهان رفته بود و شاگردان وی در تته ماندند، جام ننده بسال ۹۱۴هـ وفات یافت درین رباعی بنفس خود گوید:

ای آنکه ترا نظام دین میخوانند
تومفتخری که مرا چنین میخوانند
گر در ره دین، از تو خطایی رفته
شک نیست که کافر لعین میخوانند

علامه عبدالعزیز ابهری محدث و عالم معروف با دو پسر فاضلش اثیر الدین و مولانا محمد بسال ۹۱۸ هـ از هرات به کاهان سند آمد، و بدربار جام فیروز محترمانه میزیستند، ابهری بر مشکاه شرحی را نوشت.

برخی از شعرای معروف فارسی مانند طالب آملی و صایب و اصفهانی و شیخ محمد علی حرین و غیره سالها در تته و دیگر بلاد بدربار حکمرانان ادب دوست زیسته اند، حتی بقول مؤلف تذکره المراد، خواجه حافظ شیرازی نیز میخواست بسند آید، ولی چون بقندهار رسید، فسخ عزم نمود و واپس بشیراز بازگشت، قاضی احمد غفاری قزوینی مؤلف نگارستان بسال ۹۷۵ هـ در دیول مرد، حیدر کلچه شاعر معروف هرات بحضور شاه حسن ارغون رسیده و در پاتره سیوستان فوت و دفن شد، فخری هروی مؤلف روضه السلاطین لطایف نامه و بستان الخیال و تحفه الحیب و جواهرالعجایب و هفت کشور بدربار همین شاه بود، میرزین الدین قانع از اولاد سید علی شیرازی مؤلف حرزالبشر و شاعر صاحب دیوان در تته میزیست، هاشمی کرمانی از خراسان بدربار شاه حسن ارغون رسید که مظهرالاسرار را بجواب تحفه الاحرار جامی، و مظهرالانوار را بجواب مخزن الاسرار نظامی سرود (متوفی ۹۴۶هـ) سید حسین خالص حکمران تته و شاعر صاحب ذوقی بود بسال ۱۱۱۹ حب وطن او را بطرف ایران کشانید و گفت:

همچو آن موی سیاهی کوسفید آخر شود
آخر از هندوستان خود را بایران میکشم
محمد رحیم تونی مؤلف تاریخ سلاطین چغتای و فرهنگ سه زبان، خواجه امان الله سیفی ترمذی نویسنده بهمن نامه، میرسید محمد شاعر مثنوی ناز و نیاز و میرزا محمد علی سرینده شهنامه نادری و هزاران نفر شاعر فارسی و دانشمندان زبردست از ممالک همسایه آمده و بدربارهای شاهان ادب پرور و شهرهای زیبای این سرزمین میزیستند، که کتب مقالات الشعراء با دو تکمله آن و غیره شرح حال ایشان را داده است.